

ادبیات دانشگاهی

پیش‌روی یا پس‌روی؟!*

دکتر قهرمان شیری*

همین منوال است؛ البته در بعضی از دانشگاه‌ها و نه به طور مطلق در همه آنها، و دیگر آن که باید بعضی از مدرسان سخت‌کوش و صاحب‌اندیشه را که همواره سیره و سلوکی مخصوص به خود و ناهمسو با جریان‌های اصلی و غالب دارند و در هر جا که باشند محقق به معنای واقعی کلمه هستند استثنا کرد. همین‌ها هستند که نفس حضورشان در بعضی از دانشگاه‌ها، حتی اگر به اندازه یک روز یا نصف روز باشد، مایه احترام و افتخار برای آن دانشگاه است و بخش عظیمی از اعتبار علمی تحقیقات ادبی در دانشگاه‌ها نیز به قوام وجود آنها وابسته است.

اما چه عوامل و زمینه‌هایی باعث شده است که در حوزه‌های ادبی، تحقیقات نیز به سرنوشت کویریات مبتلا شود و محصول چندان چشمگیری در دانشگاه‌ها، آن‌چنان که انتظار می‌رود به همراه نداشته باشد؟ باید در این باره پژوهش‌های گسترده صورت بگیرد تا حقیقت موضوع آن‌چنان که بایسته است روشن شود. اما بعضی از این عوامل آن‌چنان برجسته و بدیهی هستند که در همان نگاه اول چهره نشان می‌دهند:

۱) سلوک و سلیقه آدم‌ها در دانشگاه‌ها، متأثر از عملکرد آنها در جامعه است. بعضی از آدم‌ها عاشق کارهای پژوهشی هستند و بعضی دیگر، شیفته کارهای آموزشی، و روح بعضی‌ها نیز همواره در آرزوی ارتقا در کارهای اداری و اجرایی سیر می‌کند. علاقه به کارهای علمی البته اگر از سر صداقت و راستی باشد همواره محصول پر باری با خود به همراه دارد، اما اگر برای ارتقا در مراتب اداری و اجرایی باشد که گاه چنین است، گاهی با کنش‌های ناسره در عرصه‌های آموزشی و پژوهشی همراه می‌شود و آنگاه

توضیح بدیهیات است اگر بگوییم بزرگترین مراکز تحقیقاتی کشورها در دانشگاه‌ها قرار گرفته‌اند و یا به نوعی وابستگی مستقیم به دانشگاه‌ها دارند و یا گردانندگان آنها از دانش‌آموختگان دانشگاه‌ها هستند. آخر، همه مراکزی که مدارج بالای دانش‌پژوهی و آموزش‌های عالی را در انحصار خود دارند یا دانشگاه هستند و یا مؤسسات وابسته به دانشگاه. بنابراین، باز هم احتیاجی به توضیح ندارد اگر بگوییم انتقاد از وضعیت پاره‌ای از تحقیقات دانشگاهی، انکار جایگاه بی‌منازع دانشگاه در عرصه‌های تحقیقاتی نیست. در رشته‌های بی‌شماری، پژوهشگران دانشگاهی، پیشرو قافله هستند اما در بعضی رشته‌ها نیز که البته شمار آنها بسیار اندک است، این پیشتازی، جای خود را به توقف و واپس‌روی داده است. نیاز چندان به اسناد و مدارک و برهان و استدلال و نتیجه‌گیری و اثبات نیست؛ آثار تولید شده در برخی رشته‌های دانشگاهی را از روی کتاب‌هایی که دانشگاه‌ها به عنوان کارنامه پژوهشی خود انتشار می‌دهند اگر مروری اجمالی کنید بعینه مشاهده خواهید کرد که صفحه تولیدات پژوهشی بعضی از گروه‌ها در بعضی از دانشگاه‌ها به قدری سفید و پاک است که گویی به قول حافظ، دفتر سفید صوفی است:

دفتر صوفی سواد و حرف نیست

جز دل اسپید همچون برف نیست

گاهی نیز اگر چه در ظاهر شماری از آثار پژوهشی در کارنامه بعضی از رشته‌ها و گروه‌های آموزشی وجود دارد اما آن آثار، بیش‌تر جزوهای درسی است که صورت کتاب به خود گرفته است؛ نه آثار پژوهشی به آن معنای خاص که در درون آن، یافته‌های جدید علمی نهفته باشد. در رشته زبان و ادبیات فارسی نیز وضعیت به

کثرت تدریس و مشغولیت‌های متعدد فرهنگی و آموزشی یکی از عامل‌های بازدارنده در توسعه‌بخشی به تحقیق است

اندک بودن نشریات دانشگاهی و سخت بودن چاپ آثار در آنها، یکی دیگر از علل واپس‌روی ادبیات در دانشگاه‌ها است

خود می‌گذرند و با استفاده از فرصت‌های اندک و پاره پاره که به دست می‌آورند موفق می‌شوند که گاهی مثلاً مقاله یا کتابی را نیز با خون دل به نگارش درآورند. بر این اساس است که بسیاری از مدرسان دانشگاه، حوصله و انگیزه خود را برای تحقیق و نگارش به طور کامل از دست می‌دهند.

۳) متفاوت بودن استعداد آدم‌ها نیز یک حقیقت انکارناپذیر است و عاملی برای متفاوت و متنوع شدن سطح تحقیقات در جامعه و دانشگاه. اما زمانی این خصوصیت نقش بازدارندگی پیدا می‌کند که یک نفر از طریق کتاب‌سازی و مثلاً مقالات بی‌محتوا، جایگاهی فراتر از استحقاق خود دست و پا می‌کند و قدر می‌بیند و بر صدر می‌نشیند. آنگاه است که انگیزش درونی بسیاری از محققان واقعی از قدرناشناسی‌ها و بر کشیده شدن محقق نمایان، به خاموشی می‌گراید.

جای آن است که خون موج زند در دل لعل

زین تغانین که خزف می‌شکند بازارش

بعضی از این محقق‌نمایان، گاه با زد و بندهای پنهان اداری نیز در جایگاه‌های حساسی قرار می‌گیرند و نقش کلیدی در تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌ها بر عهده آنها گذاشته می‌شود و تا مدت‌ها، مقدرات بعضی از رشته‌ها از طریق آنها تعیین می‌شود. در چنان وضعیتی، واقعاً عرصه بر محققان واقعی تنگ می‌شود و اگر مفری باشد هر کس از گوشه‌ای فرا می‌رود و اگر نباشد، گوشه‌ای اختیار می‌کنند و خون می‌خورند و خاموش می‌مانند و مترصد فرصت تا که این دوران بگردد. اما این دوره‌ها نه تنها سپری نمی‌شوند بلکه استوارتر و سرسختانه‌تر و با هیبتی پر اقتدارتر به حیات خود ادامه می‌دهند و آب دریا مرده را همچنان بر سر می‌نهد و این در همچنان بر همان پاشنه معیوب خود می‌چرخد و در کنار آن، نگهبانی چون نگهبان قصر کافکا، چهره‌اش نه تنها در ذهن ما، بلکه در عالم واقع نیز به صورتی دگرذیسی شده و چندس‌آور ماندگار می‌ماند. افرادی از این دست البته هیچ وقت یک فرد واحد نیستند. همواره به گرد خود تیپ‌های همفکر و بدتر از خود را نیز گردآوری می‌کنند تا با مشارکت یکدیگر، تداوم آن اقتدار مطلق را تضمین کنند. آنگاه در این اوضاع، آن مرکز آموزشی یا دانشگاه که می‌توانست هم‌سطح بزرگ‌ترین مراکز آموزشی در جهان باشد به چنان حدی از کیفیت تنزل پیدا می‌کند که دور افتاده‌ترین مراکز

است که خطرات فرهنگی به وجود می‌آورد. خوشبختانه بسیاری از مشاغل اداری و اجرایی، امروزه، به دور از پیشینه‌های پژوهشی قابل دستیابی است و از این منظر، مستقیماً چندان زبانی به فرهنگ جامعه وارد نمی‌کند اما از آنجا که در همین حوزه‌های اداری و اجرایی، به سنجش و داوری در باره آثار پژوهشی پرداخته می‌شود و حتی شماری از اصول و قوانین پژوهشی نیز به وسیله آنها تعیین می‌شود و مجری این قوانین نیز خود آنها هستند، گاهی سره و ناسره در یک کفه ترازو سنجیده می‌شود و همین عمل، دستمایه‌ای برای دل‌سردی پژوهشگران واقعی می‌شود و زمینه‌های بی‌انگیزگی را افزایش می‌دهد.

۲) روح حاکم بر دانشگاه‌های ایران، به خصوص دانشکده‌های ادبیات، روح آموزشی است و نه پژوهشی. وقتی بر اساس یک قانون کلی، همه مدرسان دانشگاه موظف به حضور تمام وقت در دانشگاه‌ها می‌شوند، پیداست که هدف، چیزی جز تبدیل استاد دانشگاه به کارمند معمولی یک اداره نیست. حضور تمام وقت در دانشگاه، برای بسیاری از رشته‌ها که کار تحقیق آنها مرتبط با آزمایشگاه نیست، هیچ‌گونه کارایی جز اتلاف اوقات ندارد. کار پژوهشی در بسیاری از رشته‌های علوم انسانی، کاری کتابخانه‌ای است که باید با مطالعه و تحقیق در متون مختلف و فراغت خاطر و در تنهایی انجام شود. در محل کار که از کثرت دانشجو، همواره غلغله بر پاست، حتی ابتدایی‌ترین شرایط تحقیق که سکوت و تمرکز برای مطالعه است وجود ندارد؛ چه رسد به شرایط تحقیق و تفکر و نگارش. وقتی حتی در دانشگاه نیز برای یک مطالعه ساده باید در اتاق را به روی مراجعین بست، چه الزامی به حضور تمام وقت در دانشگاه وجود دارد؟ به همین خاطر است که بسیاری از همکاران به دلیل همین اجبار حضور، اوقات خود را با تدریس اضافی پر می‌کنند و عملاً یک مدرس دانشگاه از سر ناگزیری - اختیاری بودن این گونه تدریس‌های اضافی البته حساب دیگری دارد - همان عملی را انجام می‌دهد که یک معلم در مقاطع پایین‌تر از دانشگاه انجام می‌دهد. آنگاه است که دانشجو احساس می‌کند که انگار از یک دبیرستان کوچک‌تر به یک دبیرستان بزرگ‌تر وارد شده است که تنها تفاوتش آن است که کلاس‌ها مختلط است و دیگر هیچ. در چنین وضعیتی، مدرسانی که علاوه بر کار آموزشی، به کار تحقیق نیز می‌پردازند، واقعاً از اوقات فراغت و زندگی خانوادگی



آماده، و به خدمت گرفتن بعضی از دانشجویان فارغ التحصیل شده، برای دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد که عجله بسیار در گرفتن مدرک دارند و عقبه پایان نامه نویسی را می‌خواهند به سادگی از سر بگذرانند و رفع تکلیف کنند، به راحتی در کوتاه‌ترین زمان، پایان نامه مونتاژ می‌کند - از دیکته کردن پروپزال گرفته تا تهیه مطالب و تدوین و نگارش و تایپ. در چنین روزگاری و از چنین کسانی، آیا امید پژوهش‌های اساسی و چشم‌گیر در حوزه ادبیات داشتن، نشانه نهایت ساده‌لوحی نیست؟ موضوعاتی هم که این‌گونه افراد به دانشجویان کارشناسی ارشد خود برای پایان نامه می‌دهند، حالتی خاص و همسو با همان هدف مونتاژسازی دارد. اول این که همه آن موضوعات جنبه گردآوری و گزارش و توصیف دارند و برای نگارش آنها باید قوه تفکر و تحلیل را به تمامی تعطیل کرد و دوم آن که ماهیت موضوعات اساساً جنبه هنری و ادبی ندارد و حتی عنوان آنها نیز گاه مایه تمسخر دانشجو و دانشگاه و خود موضوع است. موضوعاتی چون گوش در عرفان، چشم در عرفان، و دهان در عرفان، دقیقاً از قماش همان تحقیق‌هایی است که یک زمانی در نشریات ادبی چاپ شد و تا مدت‌ها اسبابی برای تمسخر رشته ادبیات شد: پر در آوردن مورچه و یا سم خر در ادبیات. این رفتارها نشان‌دهنده نوع نگرش این آدم‌ها به ادبیات است؛ ادبیات

آموزشی کشور نیز ادعای برابری و حتی برتری در کیفیت آموزش و پژوهش بر آن دارند و البته حق هم با آنهاست. تحلیل تیپ‌هایی که این مجموعه را تشکیل می‌دهند حقایق بسیار گویا و جالبی را از وضعیت آموزشی و فرهنگی جامعه تصویر می‌کند.

۴) کثرت تدریس و مشغولیت‌های متعدد فرهنگی و آموزشی نیز یکی از عامل‌های بازدارنده در توسعه بخشی به تحقیق است. وقتی حداقل چهار روز از اوقات یک فرد در یک محیط آموزشی دولتی سپری شود و یکی دو روز نیز مصروف همکاری با مؤسسات عملاً انتفاعی و اسماً غیرانتفاعی - بر عکس نهند نام زنگی کافور - پیداست که چه فرصت و قدرتی برای پژوهش کردن باقی می‌ماند. آن یک روز باقی مانده هم - اگر حتی یک روز هم فراغت‌خاطری وجود داشته باشد - باید صرف رسیدگی به مسائل خانوادگی شود. این گونه آدم‌ها به دلیل سر و کار داشتن با مؤسسات غیرانتفاعی، فعالیت‌های فرهنگی و آموزشی خود را نیز سمت و سوی غیرانتفاعی می‌دهند و خود نیز علاوه بر همکاری با این مراکز انتفاعی، مؤسسه انتفاعی تأسیس می‌کنند تا به دایره انتفاع‌رسانی خود توسعه بیشتری ببخشند. یک نمونه از انتفاع‌رسانی‌های این گونه مراکز که به وسیله این گونه آدم‌های خیر دایر شده است مؤسسه‌ای است که با مدد گرفتن از انواع و اقسام کتاب‌ها و سی‌دی‌های

از نظر این افراد یعنی متن‌هایی به جا مانده از گذشته، که حاوی مطالبی مرتبط با موضوعات گل و بلبل است و به کار تفریح و سرگرمی و تفنن‌طلبی می‌خورد و هیچ کارکرد دیگری برای آن نمی‌توان متصور شد.

۵) بی‌گمان یکی از عامل‌های واپس‌ماندگی که نقش تاریخی و بسیار طولانی در ایجاد خط جدایی بین ادبیات دانشگاهی و ادبیات رایج در عرصه مطبوعات و محافل و مجالس خارج از دانشگاه داشته است، گرایش شمار بسیاری از مدرسان دانشگاه به ادبیات کهن بوده است. جدال کهنه و نو اگر چه حدیثی کهنه دارد و امروزه دیگر در ظاهر رمق چندانی برای آن باقی نمانده است اما هنوز هم همین جان بی‌رمق، در بحث‌هایی که بین طرفداران ادبیات مدرنیستی و ادبیات پست‌مدرنیستی به وجود می‌آید خود را وارد عرصه می‌کند و به مخالفت با هر دو گروه می‌پردازد و ادبیات پست‌مدرنیستی برای آن، مستمسکی شبیه جیغ بنفش - در طول سال‌های پیش از انقلاب - در اختیار می‌گذارد تا همچنان گذشته‌گرایی خود را حقیقتی انکارناپذیر جلوه بدهد و البته این بار، برای مخالفت‌هایش، گاهی از همسو شدن با شعر نیمایی و شاملویی که دیگر کلاسیک شده‌اند نیز ابایی ندارد و از استحکامات سنگر آنها برای تثبیت موضع و موقعیت خود استفاده می‌کند.

نیازی به گفتن ندارد که از همان آغاز تأسیس دانشگاه در ایران، تدریس در رشته ادبیات فارسی در دانشگاه‌ها در اختیار کسانی قرار گرفت که به طور کامل تحقیقات خود را معطوف به احیای ادبیات کهن کرده بودند؛ و این شیوه البته در آن سال‌ها که بسیاری از متون ادبی به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های داخل و خارج نگهداری می‌شد و از دسترس عموم مردم و بالطبع از عرصه آگاهی آنها خارج بود یک ضرورت تاریخی بود. اما از آنجا که مدرسان بعدی نیز نسل به نسل از میراث آموزشی آن مدرسان اولیه تعلیمات خود را به دست آوردند، امروزه نیز همچنان پس از گذشت دو سه نسل، باز روح گرایش به ادبیات قدیم در همه دانشکده‌های ادبیات بر رشته ادبیات فارسی غلبه مطلق دارد و باز همچنان شعر نیمایی که امروزه دیگر به دلیل قدمتی که دارد به حوزه ادبیات کلاسیک وارد شده است باز مخالفان بسیاری در میان استادان دانشگاه دارد. پیشترها که تا سال‌های سال، شعر نو اجازه ورود به کلاس‌های دانشگاه را نداشت؛ از زمان انقلاب و پس از

آن بود که نه تنها شعر نو و داستان، بلکه خود شاعران و داستان‌نویسان نیز به دعوت دانشجویان، برای مدت زمانی کوتاه به تدریس در دانشگاه‌ها پرداختند. ولی به صورت رسمی، پس از اضافه شدن دو واحد درسی با عنوان ادبیات معاصر و سپس تبدیل آن به چهار واحد، شعر و داستان معاصر نیز در زمره واحدهای درسی رشته ادبیات درآمدند اما باز همچنان شعر نو و داستان، مخالفان کهن‌گرای خود را داشتند و بارها در کلاس‌های درس به هر مناسبت و یا حتی بارها بدون هیچ مناسبتی، استادان صاحب‌نام اما کهن‌گرا، ضمن مخالفت با شعرای نو سرا، با تعبیرهایی چون شاعران جیغ بنفشی و شنبه سوراخی، به تمسخر آنها می‌پرداختند. امروزه نیز هستند مدرسانی که به این گونه مخالفت‌های خود صیغه اعتقادی می‌دهند و حکم تکفیر برای بعضی از نوگراها صادر می‌کنند. یکی از این کسان که خود از متولیان ادبیات است، در کلاس‌های خود بر ضد



گروه زبان و ادبیات فارسی که تنها دو عضو هیأت علمی آن را تشکیل داده بودند و نزدیک به ده، پانزده عضو دیگر در آن جلسه غایب بودند، وقتی یکی از موضوعات پایان نامه که تحقیق در باب رمان‌نویسی معاصر بود مطرح گردید، یکی از همان دو استاد محترم حاضر در جلسه رسمی گروه، با لحن بسیار جدی و اخم‌آلود گفت: «رمان؟ رمان مگر ادبیات است؟ نه آقا موافقت نمی‌شود» و آن عضو دیگر نیز چیزی در صورت جلسه نوشت که بعد از جلسه دریافتیم که آن دو عضو محترم نیز با یکدیگر هم‌رأی نبوده‌اند؛ چون با موضوع تحقیق در رمان معاصر موافقت شده بود. خنده‌دار این است که همین افراد مخالف با داستان، خود درس‌هایی را تدریس می‌کنند که ماهیتی صد در صد داستانی دارند: کلیله و دمنه، مرزبان‌نامه، رستم و سهراب، رستم و اسفندیار، داستان سیاوش، مثنوی مولوی، حدیقه سنایی، بوستان و گلستان سعدی، منطق‌الطیر و ... به دلیل عدم آشنایی با داستان و حتی به رسمیت نشناختن آن، که این نیز ریشه در همین نشناختن دارد - چرا که النَّاسُ اَعْدَاءُ لِمَا جَهِلُوا - در هنگام تدریس این دروس نیز همواره فقط به معنا کردن متن می‌پردازند و بازگویی معنای لغات و اشاره به بعضی مسائل بدیعی و بیانی، و دریغ از یک توضیح یک جمله‌ای درباره چیستی و چگونگی داستان.

۶) بعضی از کسانی که خود را به جرگه متولیان ادبیات در دانشگاه‌ها وارد کرده‌اند بیشتر در پی تجارت و معاملات اقتصادی هستند و در کنار آن، شغل دانشگاهی، هم برای آنها پرستیژ می‌آورد و هم پشتوانه‌ای تضمین شده برای ورشکستگی‌های احتمالی است. ناگفته پیداست که از این گونه آدم‌ها، که تمام توان ذهنی خود را مصروف معامله‌گری‌های روزمره و دائماً در حال تغییر و تلاطم کرده‌اند و به شغل مدرسی به عنوان یک پدیده حاشیه‌ای نگاه می‌کنند، هیچ‌گاه نمی‌توان انتظار داشت که کاری درخور شغل و رشته خود انجام دهند. البته این آدم‌ها هم در مسائل مربوط به شغل خود غافل از مقدمات و مراتب پیشرفت و ارتقای اداری نیستند و همواره در اینجا هم تلاش مستمر دارند تا امتیازهای آموزشی و پژوهشی لازم را - اگر چه نه در حد کمال، دست‌کم در حدی قابل قبول - کسب کنند. ولی از آنجا که برای آنها، امتیازهای پژوهشی صرفاً اموری شغلی و اداری است و به ارزش‌های علمی و معنوی پژوهش و تحقیقات چندان اهمیتی

شاعرانی چون

فرخزاد و سپهری،

همواره زبان به ذکر

تهمت‌های ناروا می‌گشاید

و یکی را بدکاره می‌خواند

و دیگری را خمرخواره.

این سخنان از دهان کسی

خارج می‌شود که خود

در بی‌قیدی به اخلاقیات

سابقه ناسالمی دارد

و ظاهراً می‌خواهد

پرده‌ای بر سر صد

عیب‌نهمان خود ببوشد.

وقتی یک مدرس ادبیات

در یک محیط دانشگاهی

چنین برخوردی با یک شاعر داشته

باشد، آنهایی که در خارج از دانشگاه به

ارزیابی نظر دانشگاهیان درباره ادبیات

می‌پردازند دچار حیرت می‌شوند و مسلماً

مدرسان ادبیات را افرادی واپس‌مانده

و بی‌خبر از جریان‌های جدید هنری و

شیوه‌های نقادانه قلمداد می‌کنند.

من خود شاهد بودم که در یکی از

دانشگاه‌های بزرگ مرکز، در جلسه رسمی

بی‌گمان یکی از عامل‌های واپس‌ماندگی که نقش تاریخی و بسیار طولانی در ایجاد خط جدایی بین ادبیات دانشگاهی و ادبیات رایج در عرصه مطبوعات و محافل و مجالس خارج از دانشگاه داشته است، گرایش شمار بسیاری از مدرسان دانشگاه به ادبیات کهن بوده است

در بسیاری از رشته‌های دیگر نیز مدرسان متعددی می‌توان یافت که حتی تا زمان بازنشستگی، مقاله‌ای، کتابی یا نوشته‌ای که در آن حرفی برای گفتن وجود داشته باشد در کارنامه آنها وجود ندارد. آنها حکایت‌گوی گفته‌ها و یافته‌های دیگرانند و چنان نیستند که از آنها حکایت کنند. اختیار دنیا اگر به دست آنها بود، بی‌گمان در همان دوران نخستین خود صبرورث می‌کرد؛ چون آنها ذره‌ای تغییر در ساز و کار و اوضاع آن ایجاد نمی‌کردند.

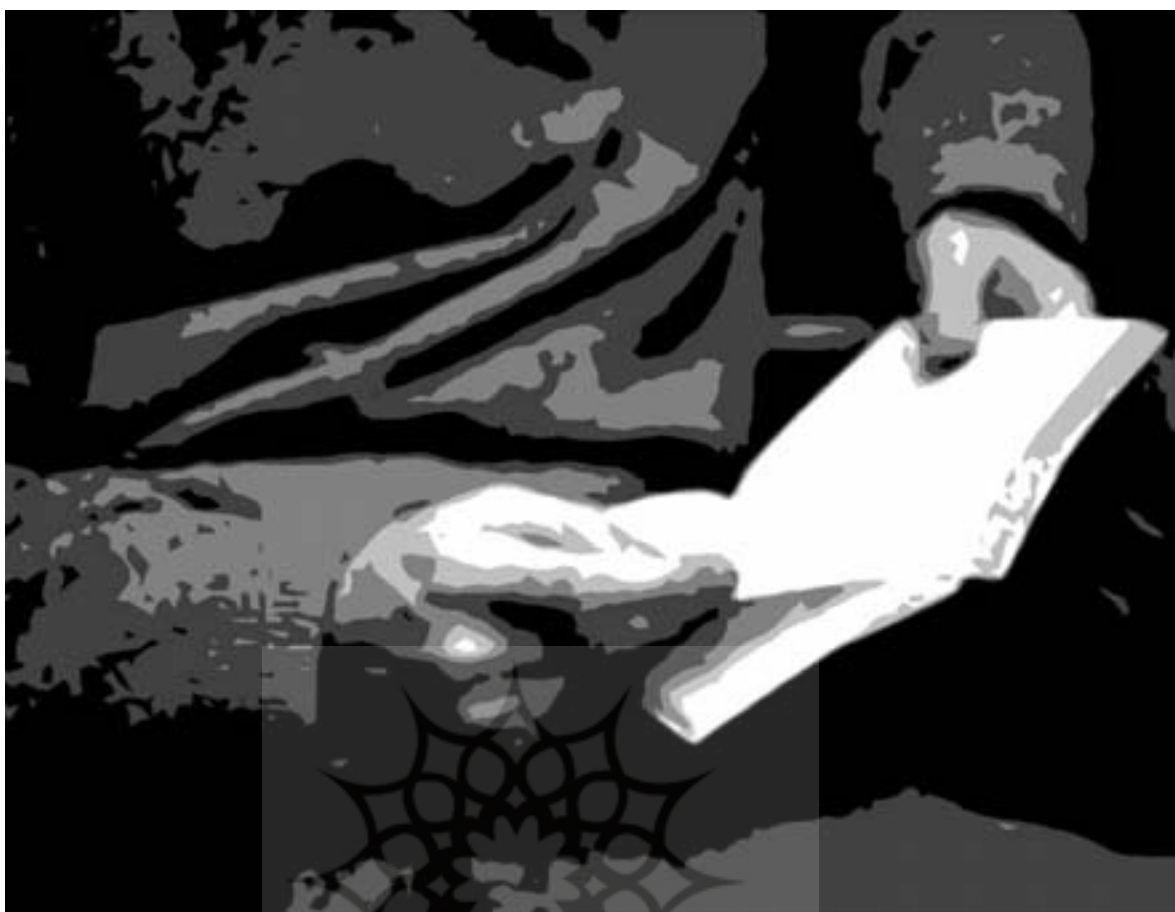
۸) استفاده از ارزش‌های غیرعلمی و غیر دانشگاهی برای تأیید صلاحیت داوطلبان ورود به دانشگاه، چه برای تحصیل و چه برای تدریس نیز که بارها مشکلات متعددی را برای محیط‌های آموزشی به وجود آورده است - صرف‌نظر از شمار محدودی از داوطلب‌ها که واقعاً صلاحیت علمی نیز داشتند - مطمئناً به دلیل عدم برخورداری شمار بسیاری از آنها از توان لازم و هم سطح با دیگر افراد، هم برای خود آنها و هم برای محیطی که در آن قرار می‌گیرند و هم برای آینده جامعه زبان‌های جبران‌ناپذیری به همراه خواهد داشت. برای نمونه، نزدیک‌ترین پیامد زبان‌بار این وضعیت، ناتوانی در تحصیل و تدریس درست است و ایجاد نارضایتی در محیط پیرامون؛ و آنگاه اگر دانشجو است فرصت‌ها را می‌سوزاند و مهارتی نمی‌آموزد و به سختی در گوشه یک اداره زندگی را سپری می‌کند و البته زیناش به چرخه اداری معطوف می‌شود. اما اگر استاد است، حریم آسیب‌گری‌هایش بسیار گسترده‌تر می‌شود. هم به دانشجویانش ضرر می‌رساند، چون نمی‌تواند بهره علمی برساند و همه را سطحی بار می‌آورد - و البته از آنجا که دانشجو با استادان دیگر نیز سر و کار دارد به سرعت بر فقر علمی استاد خود اشراف پیدا می‌کند و آنگاه تمام شخصیت یک استاد با کوچک‌ترین اشتباهاتی که می‌کند زیر سؤال می‌رود - و هم حیثیت علمی یک دانشگاه را خدشه‌دار می‌کند که چنین استادی را در کادر علمی خود قرار داده است و البته بیشترین زیان، بر گروه ادبیات آن دانشگاه وارد می‌شود. چرا که وقتی یکی دو مدرس از این نوع، بر سر زبان‌ها افتاده باشند، ذهنیت همه درباره افراد آن گروه آموزشی، اغلب، به صورتی کلی منفی می‌شود. تصور کنید وقتی یک مدرس دانشگاه، درس تاریخ ادبیات را که یکی از درس‌های مهم در رشته ادبیات فارسی است با روخوانی از روی کتاب «خلاصه تاریخ ادبیات» دکتر صفا یا دیکته کردن جمله جمله آن به عنوان جزوه به دانشجویان،

نمی‌دهند، به این خاطر است که خود به ندرت فرصت و حوصله لازم برای نگارش مقاله پیدا می‌کنند و بخشی از امتیازهای لازم را از طریق شرکت در کارگاه‌های آموزشی و گاهی نیز از طریق ایراد سمینارهای دانشکده‌ای به دست می‌آورند. اما بعضی از افراد استثنایی این گروه، گاه با توسل به تحقیق‌های درسی بعضی از دانشجویان با استعداد، برای بعضی از همایش‌ها نیز نوشته‌هایی ارسال می‌کنند که گاه خلاصه آن در خلاصه مقالات همایش‌ها چاپ می‌شود و امتیازهایی هر چند اندک برای ارسال‌کننده به همراه می‌آورد. من خود شاهد جستجوی چند روزه یکی از این کسان در انبوه تحقیق‌های کلاسی تلنبار شده از دانشجویانش در کمدها و قفسه‌های اتاقش بودم که سرانجام، تلاش‌ها برای دستیابی به مطلبی مرتبط با موضوع یک همایش با توفیق همراه شد، که حتی چکیده مقاله را هم برعهده کس دیگری واگذار کرد، اما البته مقاله آن چنان سطحی بود که در آن همایش پذیرفته نشد و همه تبلیغات چند هفته‌ای ارسال‌کننده مقاله درباره نگارش یک مقاله در مثلاً فلان موضوع، نقش بر آب شد. از سوی دیگر هم باید به این گونه قضایا نگاه کرد. وقتی مخاطبان بیرون از دانشگاه، مقاله یک دانشجوی لیسانس را که برای رفع تکلیف از یک درس سرهم‌بندی کرده است یا به تعبیر بهتر از روی کتاب‌ها رونویسی شده است به نام یک استاد دانشگاه در یک همایش می‌خوانند چه پوزخندهای تمسخرآمیزی که بر کشف و کرامات و تحقیقات دانشگاهیان می‌زنند.

چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد

نه که را منزلت ماند نه مه را

۷) بعضی از مدرسان ادبیات، این رشته را به عنوان یک شغل اداری مثل سایر شغل‌های دیگر انتخاب کرده‌اند و خواسته‌اند که از این طریق امرار معاش کنند. وقتی کسی با این نگرش وارد حرفه‌ای شده باشد دیگر نمی‌توان از او انتظاری فراتر از کارمند یک اداره داشت. به این خاطر است که بعضی از این کارکنان اداری، هیچگاه در اندیشه تحقیق و پژوهش نیستند. هر چه را که در دوران تحصیل خود آموخته‌اند یا عیناً و یا با اندکی تغییر و تصرف از کتاب‌های دیگر در اختیار دانشجو می‌گذارند و در طول سال‌های تدریس نیز هیچگاه نیازی به تجدیدنظر در مطالب و تازه کردن آن احساس نمی‌کنند. این حقیقت البته تنها خاص رشته ادبیات نیست؛



نبودن هیچ‌گونه گرایش در درون رشته ادبیات شامل همه واحدهای درسی این رشته می‌تواند باشد - گاه به تدوین گزیده یا کتاب آموزشی می‌پردازند و آنگاه وقتی به کارنامه بسیاری از این مدرسان در دانشگاه‌ها نگریسته شود مشاهده می‌شود که تعداد بی‌شماری گزیده‌های مختلف از شعر و نثر در پیش روی مخاطب قرار دارد که چندان کار چشمگیری در هیچ‌کدام از آنها صورت داده نشده است و بعضی از آنها نیز حتی به وسیله خود دانشجویان فراهم آمده است. به این صورت که، تدریس‌کننده، تک‌تک صفحات متن را به یک‌یک دانشجویان سپرده است تا معانی لغات مشکل آن را از لغت‌نامه دهخدا درآورند و در زیر متن بنویسند و آنگاه همه آن صفحات را به یک دانشجوی زرنگ‌تر داده است تا پس از بازبینی و اصلاح و حذف عبارت‌های تکراری، و تدوین و مونتاژ و یکسان‌سازی همه قسمت‌ها و تبدیل آن به یک جزوه تمام عیار، در نهایت در اختیار تدریس‌کننده قرار دهد و او نیز با قرار دادن یک مقدمه درباره زندگی نویسنده از کتاب‌های تاریخ ادبیات و افزودن مطالب مختصری درباره سبک نویسنده از کتاب‌های سبک‌شناسی، کتاب را آماده تحویل به ناشر که اغلب خود دانشگاه است می‌کند و ناشر هم به دلیل درسی بودن کتاب، آن را با اشتیاق به چاپ می‌رساند. گونه دیگری از کتاب‌های آموزشی در رشته ادبیات، مربوط است به واحدهای درسی معانی و بیان و بدیع و

تدریس کند، سطح بازدهی کلاس به چه مرتبه مسخره‌آمیزی سقوط می‌کند. و این حقیقت تلخ و تراژیک، چیزی است که حتی همین روزها هم در بعضی از دانشگاه‌های ما یک واقعیت عینی و قابل مشاهده است.

۹) رو آوردن به تدوین کتاب‌های آموزشی برای واحدهای درسی نیز، بخشی از اوقات فراغت هر تدریس‌کننده را به خود اختصاص می‌دهد و مانع از تلاش جدی برای تحقیقات عمیق و اصولی می‌شود. و از آنجا که در رشته ادبیات، بسیاری از واحدهای درسی، از متن‌های منظوم و منثور گذشته تشکیل شده است، تدریس‌کنندگان، بر اساس روال مرسوم، گزیده‌هایی از متن را به همراه مقدمه‌ای مختصر و توضیحات واژگانی و گاه بلاغی و بیانی فراهم می‌آورند تا دانشجو را از مراجعه مستقیم به کل این متون که اغلب نیز حجیم هستند و چاپ آنها نیز به پایان رسیده است بی‌نیاز کنند. و چون این گونه گزیده‌ها نیز در شمار آثار تألیفی و پژوهشی قرار می‌گیرند و حتی به دلیل کتاب درسی بودن از امتیاز پژوهشی و بازار فروش خوبی نیز برخوردار هستند و فراهم آوردن آنها نیز اغلب چندان زحمتی ندارد و حتی از ضروریات و الزامات آموزشی محسوب می‌شود و جای جزوه درسی را پر می‌کند، بسیاری از تدریس‌کنندگان ادبیات به جای پرداختن به پژوهش‌های اساسی، برای هر درسی که تدریس می‌کنند - و آن نیز به دلیل



عروض و قافیه، که به دلیل محدود بودن مطالب آنها و مشخص و یکسان بودن محتویات آنها در گذشته و حال، اغلب کتاب‌هایی که برای تدریس در دانشگاه‌ها به نگارش در آمده‌اند همگی از روی کتاب‌هایی فراهم آمده‌اند که سده‌های گذشته به وسیلهٔ قدما تدوین یافته‌اند و نویسندگان امروزی تنها به تکرار صرف این‌گونه فنون بلاغی پرداخته‌اند و فقط به تغییر نمونه‌ها و مثال‌ها و امروزی کردن طرز انشای مطالب اکتفا کرده‌اند. و از این طریق نیز انبوهی از کتاب‌ها به چاپ رسیده است که تفاوت آنها تنها در رنگ و شکل و نام نویسنده و ناشر است. و اینها هم البته از تولیدات متولیان ادبیات در قلمرو دانشگاه به شمار می‌روند.

آنگاه در چنین فضایی که تدریس‌کنندهٔ آن با تعطیل کامل قوهٔ تفکر و تعقل و تحلیل، هیچ‌گونه حرف و طرح تازه در تحقیقاتش وجود ندارد و به طور کامل به بیراهه می‌رود، دانشجوی کارشناسی ارشد به عنوان فرد تحصیل‌کننده در این مجموعه، اگر در انتخاب موضوع پایان‌نامه وضعیتی استیصال‌آور و ترجم‌انگیز پیدا می‌کند و پس از مدت‌های طولانی کند و کاو، عقلش به جایی قطع نمی‌دهد و با ذهن خالی و زبانی کوتاه، مظلومانه در برابر استادش می‌ایستد و از او استمداد می‌کند، واقعاً تقصیر چندانی ندارد. بخش عمده‌ای از تقصیرات به همان مجموعهٔ آموزشی بازمی‌گردد که مدرسان خوش‌فکر و صاحب‌نظر در حیطهٔ کاری خود ندارد. تصور کنید دانشجویی که ناتوان از یافتن یک موضوع برای پایان‌نامه باشد - آن هم در دانشگاه‌هایی که به عمد یا به سهو و در عصر ارتباطات شگفت‌انگیز الکترونیکی، کوچک‌ترین وسیلهٔ اطلاع‌رسانی دربارهٔ موضوعات پایان‌نامه وجود ندارد و تنها خاطرهٔ اساتید برای تشخیص تازه یا تکراری بودن مطلب کفایت می‌کند - در هنگام نگارش، که باید در آن قدرت اندیشه و استدلال و استنباط به کار گرفته شود، چه وضعیتی پیدا خواهد کرد.

۱۰) در عرف معمول، روال کار بر آن است که وقتی دانشجویی با راهنمایی یک استاد، مطالب محوری یک پژوهش یا پایان‌نامه‌ای را به یک مقاله تبدیل می‌کند، با رضایت دو طرف، نام استاد و دانشجو با هم در هنگام چاپ مقاله به عنوان مؤلفان آن آورده می‌شود. اما اگر واقعیت، روال وارونه‌ای داشته باشد و یک استاد راهنما یا مشاور صوری که نقش چندانی در راهنمایی و مشاورت یک پایان‌نامه نداشته باشد و آنگاه خود بدون آگاهی و رضایت

رو آوردن به تدوین کتاب‌های آموزشی برای واحدهای درسی، بخشی از اوقات فراغت هر تدریس‌کننده را به خود اختصاص می‌دهد و مانع از تلاش جدی برای تحقیقات عمیق و اصولی می‌شود

این هم مصداقی از همان گفته معروف پیشینیان می‌شود که:
چو از قومی یکی بی‌دانشی کرد
نه که را منزلت ماند نه مه را
وقتی از معلم جامعه که معتمد قوم است و سیر و سلوکش باید
الگوی شاگردانش باشد این‌گونه بی‌اخلاقی‌ها سر می‌زند دیگر چه
توقعی از آدم‌های عادی می‌توان داشت؟

پیش‌زمینه‌های شکل‌گیری این‌گونه رفتارها، البته یک علت
واحد نیست. گاهی شتابکاری در رسیدن به مدارج بالای اداری
است که اصلی‌ترین شرط حصول آن، داشتن چند مقاله علمی در
نشریات دانشگاهی است. بعضی‌ها در اصطلاح عامیانه، چون دیر
آمده‌اند، زود هم می‌خواهند بروند و به مقصود خود برسند. به این
خاطر است که به این ترفندها متوسل می‌شوند. گاهی هم البته
کاهلی و پخته‌خواری، که از خصوصیات طبیعی آدم‌هاست، آنها
را به چنین اعمالی وامی‌دارد و در این میان نیز البته، سخت بودن
شرایط ارتقا در کار، و سخت‌گیری‌های بیش از حد در کارهای
پژوهشی نیز بعضی‌ها را به کارهایی از نوع کتاب‌سازی و مقاله
دزدی وادار می‌سازد. و غم انگیزی کار بیشتر در آنجاست که
گاه کسانی این‌گونه کردارهای منکر را انجام می‌دهند که خود از
داعیه‌داران حسن اخلاق و رفتار به شمار می‌روند؛ وای به روزی
که بگنجد نمک.

آن‌گونه سخت‌گیری‌ها در تبدیل وضعیت‌های علمی و
ارتقا، بعضی از پژوهشگران را به واکنش‌هایی کاملاً مخالف با
موضع‌گیری گروه قبلی وامی‌دارد. آنها که به کار خود اطمینان
قطعی دارند، وقتی برخوردهای نظامی‌وار و بوروکراسی خشک
اداری را در ارزیابی کارنامه پژوهشی خود مشاهده می‌کنند، در
واکنشی متقابل و از سر اعتراض، نه تنها از دنبال کردن کار
ارتقا منصرف می‌شوند بلکه حتی گاه تحقیقات خود را نیز به
دلیل بعضی قاعده‌های غیر اصولی و ارزیابی‌های غیر واقعی و
قدرناشناسی‌ها، به طور کلی تعطیل می‌کنند و خود را به کارهای
غیر تحقیقی و حتی فعالیت‌های سودآور اقتصادی در خارج از
دانشگاه مشغول می‌کنند. در حالی که مثلاً یکی از آنها - آنچنان
که من می‌شناسم - واقعاً کتاب‌هایی که تألیف و ترجمه کرده است
از کتاب‌های مرجع در رشته خود او محسوب می‌شود و از منابع
امتحانی برای کارشناسی ارشد است. کارنامه پژوهشی او، یک تنه،

دانشجو، پایان‌نامه دانشجو را خلاصه کند و به نام خود در نشریات
دانشگاهی به چاپ برساند و این عمل را چندین بار نیز تکرار کند و
گاهی نیز حتی اگر مقدمه پایان‌نامه یک دانشجو، در مقدمه کتابی
قرار داده شود که مؤلف آن همان استاد دانشگاه است، پیشینه
این‌گونه کردارها را باید در کدام اشتباهات فرهنگی و آموزشی
و اجتماعی جستجو کرد؟ و پیامدهای مستقیم آن، چه عواقب
نامیمونی به همراه خواهد داشت؟

در جامعه ما، به دلیل پایبندی آدم‌ها به اخلاقیات، و عادت به
سر به زبری و اطاعت‌پذیری و احترام‌گذاری به بزرگان، مانع از آن
می‌شود که یک دانشجو بر کار استاد خود آشکارا سر به اعتراض
جدی بردارد. اما هیچ آدمی، در برابر حق‌کشی‌ها، حتی اگر کوه
صبر هم باشد، برای همیشه شکیبایی نمی‌کند. آن دانشجو هم به
رغم حفظ حرمت استاد خود در ظاهر و در حضور، در همان حال،
در درون خود، از نظر علمی و اخلاقی و سلوک انسانی و اجتماعی،
او را به شدت نکوهش می‌کند و در همه جا و پیش هر کسی،
حیثیت علمی و اخلاقی استاد خود را - که بیشتر شیفته اخلاق و
رفتار او شده بود - زیر سؤال می‌برد، چون این دانشجو اکنون خود،
مدرس ادبیات در یکی از دانشگاه‌های غیر دولتی است و در نظر
داشت برای بالا بردن سوابق پژوهشی خود، مطالب پایان‌نامه‌اش
را به صورت چند مقاله در نشریات معتبر به چاپ برساند. نهایت
کوتاه‌فکری است که کسی در عصر غول‌های رسانه‌ای، آن هم
از نوع جهانی و برخوردار از نهایت ریزینی آن، که کوچک‌ترین
جزئیات نیز از نظر آنها پنهان نمی‌ماند، و هر کسی نیز به راحتی در
درون خانه خود به اطلاعات آنها دسترسی دارد، دست به این‌گونه
سرقت‌های ناشیانه بزند و آن وقت انتظار داشته باشد که دستش رو
نشود؛ این جهان کوه است و فعل ما ندا. اهالی قلم و هنر، به دلیل
ثبت مستند و مکتوب اعمال و رفتارشان، همواره از گذشته‌های
دور، همه جزئیات زندگیشان زیر ذره‌بین بوده است. بنابراین دور از
انتظار نیست، با آن ارتباطی که دانشجویان به صورتی شبکه‌وار در
دانشگاه‌ها و شهرهای مختلف با یکدیگر دارند، نه تنها حرمت و
حیثیت یک فرد، بلکه آبرو و اعتبار یک گروه آموزشی و دانشکده و
دانشگاه و همراه با آن، احترام معلم و شاگردی و اعتماد و اعتقادی
که آدم‌ها به یکدیگر دارند، از طریق این‌گونه کنش‌های نسنجیده و
بدگویی‌هایی که به دنبال آن وجود دارد به کلی خدشه‌دار شود. باز

با کل کارنامه پژوهشی آن دانشکده با تمام گروه‌های آموزشی و تحقیقاتی که به چاپ رسانده است برابری می‌کند و حتی بر آنها برتری دارد. وقتی کسی حاضر می‌شود پشت پا به علائق درونی خود بزند و بعد از یک عمر تحصیل و تدریس و تحقیق، به یکباره به کاری دیگر که مغایر با رویه و روحیه اوست رو بیاورد، پیداست که به طور کامل همه انگیزه‌های علمی و آموزشی و شغلی خود را از دست داده است و به تنفری تمام عیار از محیط کار خود رسیده است. دیگر چنین کسی، آن استاد مسرور و مسئول و موفق پیشین نخواهد شد.

۱۱) اندک بودن نشریات دانشگاهی و سخت بودن چاپ آثار در آنها، یکی دیگر از علل واپس‌روی ادبیات در دانشگاه‌ها است. با آن که شاید به تعداد دانشکده‌های ادبیات در ایران، نشریات ادبی در دانشگاه‌ها وجود دارد، اما اول این‌که، بسیاری از آنها از اعتبار علمی چندان بالایی برخوردار نیستند و دوم آن‌که، این نشریات، غالباً فصلنامه هستند و سالی چهار شماره بیشتر نمی‌شوند و سوم آن‌که، دانشکده‌های ادبیات، علاوه بر رشته ادبیات، اغلب رشته‌های علوم انسانی را نیز در خود جای داده‌اند و آنگاه، چهار شماره نشریه آن هم در حجمی بسیار محدود، و با رشته‌های متنوع و متعددی چون علوم اجتماعی، تاریخ، روان‌شناسی، اقتصاد، معارف اسلامی، الهیات، زبان عربی، زبان انگلیسی، فرهنگ و زبان‌های باستانی، زبان‌شناسی و... با این اوصاف باید برای چاپ یک مقاله نه تنها ماه‌ها بلکه حتی سال‌ها نیز در نوبت ایستاد. و چهارم آن‌که، همین نشریات هم اغلب با حساسیت‌های خاص آثار ادبی را پذیرش می‌کنند. این حساسیت البته بیشتر درباره ادبیات معاصر اعمال می‌شود. چون گردانندگان این نشریات معمولاً مدرسان باسابقه‌تر و البته با نفوذتر هستند و در بین استادان قدیمی‌تر در هر دانشگاه نیز، همواره گرایش غالب، همان جانبداری از ادبیات قدیم و بی‌رغبتی به ادبیات جدید است که حکمروایی می‌کند. حتی مجلاتی نیز که چندان حساسیتی به ادبیات معاصر ندارند در هنگام داوری در باره این‌گونه مقالات، دچار مشکل می‌شوند، چون تعداد متخصصان ادبیات جدید در هر دانشگاه بسیار اندک است. در نشریات دانشگاهی یک نوشته را آنچنان زیر ذره‌بین می‌گذارند و بر قسمت‌های مختلف آن ایراد وارد می‌کنند و دوباره و گاهی حتی سه باره برای اصلاح و تجدیدنظر برای صاحب مقاله ارسال

می‌کنند که گاه نویسنده از هر چه مقاله‌نویسی است بیزار می‌شود. همین عمل، یعنی برای نشریات دانشگاهی امتیازهای پژوهشی بالا در نظر گرفتن - آن هم در حالی که گاه بعضی از این نشریات دانشگاهی در سطحی پایین‌تر از بعضی نشریات تخصصی و غیر دانشگاهی هستند - نوعی خود برتربینی و تحقیر دیگران است که مسلماً باعث واکنش متقابل در گروه‌ها و محفل‌های غیر دانشگاهی می‌شود.

۱۲) نقش رابطه‌بازی‌ها را نیز نباید در زمینه‌سازی برای انحطاط بخشی به محیط‌های آموزشی و تحقیقاتی نادیده گرفت. آن چیزی که با نام باندبازی شهرت عمومی یافته است و از کراهت و قباحته برخوردار است، اگر چه بیشتر در حوزه سیاسی و اجتماعی و اداری به کار می‌رود اما اساس آن مبتنی بر همین رابطه‌بازی‌هاست. منتها گاه رابطه‌بازی‌ها از نوع فکری و حزبی و سیاسی است و گاه از نوع اداری و اقتصادی و مرتبط با مقام و مدیریت، و گاهی نیز از نوع به کار گماشتن اقوام و خویشاوندان در مشاغل اداری است. بنیاد همه باندبازی‌ها مبتنی بر تبانی و توسعه‌بخشی به نفوذهای استفاده از رابطه‌بازی‌ها و در اصطلاح دست به یکی کردن در یک کار خاص به منظور پیش بردن اهداف خود و خارج کردن رقبا از میدان است. استفاده از آشنایی‌ها و دوستی‌ها در حوزه‌های فرهنگی و آموزشی برای پیشبرد یک کار نیز در واقع یکی از انواع باندبازی‌ها است اما در این مورد خاص، به این عمل بیشتر رابطه‌بازی یا پارتی‌بازی گفته می‌شود. این مقدمه برای آن است که بگویم، بعد از فعال شدن مرکزهای انتشاراتی در اغلب دانشگاه‌ها و علاقه و اقبال آنها به انتشار کتاب‌های دانشگاهیان، و حتی امتیاز بیشتر داشتن کتاب‌هایی که به وسیله این انتشاراتی‌ها به چاپ می‌رسد، بعضی از افراد، با استفاده از این فرصت طلایی، آثاری را در بعضی از این انتشاراتی‌ها به چاپ رسانیدند که کاملاً از مصادیق مسلم کتاب‌سازی محسوب می‌شوند. برای چاپ این‌گونه کتاب‌ها، معمولاً امور پژوهشی دانشگاه‌ها کتاب را برای یکی دو نفر داور ارسال می‌کنند و بر اساس نظرات مثبت آن داوران به چاپ کتاب اقدام می‌کنند. اما بعضی از همین کتاب‌سازان، با ایجاد رابطه دوستانه با مسئولان چاپ و انتشارات، و با خواهش و تمنا از داوران، که به پیشنهاد خود آنها از میان همکاران و دوستان آنها انتخاب شده‌اند، با رابطه‌بازی، کتاب‌های خود را به چاپ می‌رسانند و به این

سیستم آموزشی ادبیات در دانشگاه‌ها به گونه‌ای است که به خلاقیت‌هایی از نوع شاعری و داستان‌نویسی چندان میدان نمی‌دهد. به دلیل آن‌که همواره تصور می‌شود که شاعر خوب کسی است که در گذشته زندگی می‌کرده است و شاعر زنده، چندان هنر و جایگاهی ندارد و حتی بیراهه می‌رود

«فرهنگ واژه‌نمای کسایی مروزی»، آن هم در دنیای کامپیوتر و کتاب‌های رایانه‌ای و نرم‌افزارهایی که در عرض چند ثانیه همه جزئیات یک متن را آنالیز می‌کنند، مایهٔ اعجاب و مطایبه نخواهد بود که کسی فرهنگ واژه‌نمای کسایی را - شاعری که کل اشعار به جا مانده از او کمتر از پانصد بیت است - به عنوان طرح تحقیقاتی انجام داده باشد؟

۱۴) حقیقت این است که سیستم آموزشی ادبیات در دانشگاه‌ها به گونه‌ای است که به خلاقیت‌هایی از نوع شاعری و داستان‌نویسی چندان میدان نمی‌دهد. به دلیل آن‌که همواره تصور می‌شود که شاعر خوب کسی است که در گذشته زندگی می‌کرده است و شاعر زنده، چندان هنر و جایگاهی ندارد و حتی بیراهه می‌رود و ادای شاعران گذشته را در می‌آورد. و دیگر آن که برنامه‌های آموزشی رشتهٔ ادبیات فارسی اغلب نقشی بازدارنده برای استعدادها بر خودار از خلاقیت دارد. چون شمار بسیاری از درس‌های آن جنبهٔ فنی دارد؛ مثل عروض و قافیه و معانی و بیان، بدیع، دستور زبان، مقدمات زبان‌شناسی، قرائت‌ها و قواعد عربی و... و شمار دیگری نیز انباشتی از اطلاعات تاریخی است مثل دستور تاریخی، سبک‌شناسی، تاریخ ادبیات‌ها، و تعدادی از درس‌ها نیز صرفاً متن‌خوانی و معنی کردن است که در لابه‌لای آنها، بار دیگر همان مباحث فنی برای چندمین بار تکرار می‌شوند. به این خاطر است که یک دانشجوی ادبیات، به ندرت از یک متن ادبی، آن‌چنان که باید، التذاذ روحی می‌برد. چون همواره مجبور است که پس از خواندن تک‌تک عبارت‌های یک متن، به کند و کاو در مسائل بیانی و بدیعی و دستوری و سبک‌شناختی و معناشناختی بپردازد. او همواره محکوم است که یک شعر را با همین دیدگاه‌ها مطالعه کند و نه آن‌چنان که خود می‌خواهد و نه آن‌چنان که پیش از آمدن به دانشگاه و یا در اوقات فراغت برای خود آزادانه و از اول تا آخر قرائت می‌کرد و هیچ اصراری هم به معنی کردن و یافتن دقایق هنری آن نداشت. پس عین حقیقت است اگر به اعتقاد بعضی‌ها، دانشگاه نه تنها ذوق هنری آدم‌ها را پرورش نمی‌دهد، بلکه گاه حتی باعث نابودی ذوق هنری نیز می‌شود.

پی‌نوشت:

* عضو هیأت علمی دانشکدهٔ ادبیات دانشگاه رازی کرمانشاه

طریق همهٔ حیثیت یک انتشارات دانشگاهی که باید از اعتبار علمی و واقعاً دانشگاهی برخوردار شود به سادگی قربانی این‌گونه تبانی‌ها و رابطه‌بازی‌ها می‌شود. بعضی از این کتاب‌نویس‌ها، اگر هزاران کتاب هم بنویسند، دو مطلب درست و حسابی که از استنباطات خودشان باشد و نو باشد در میان خیل کثیر آثارشان نمی‌توان پیدا کرد.

۱۳) شمار بسیاری از طرح‌های تحقیقاتی در رشتهٔ ادبیات نیز حقیقتاً نه طرح و تم تازه‌ای دارند و نه برای انجام آنها از تحقیقات دقیق و درستی استفاده می‌شود. حاصل این‌گونه طرح‌ها نیز کوچکترین فایده‌ای عاید دانشکده‌های ادبیات نمی‌کند. چون علاوه بر بی‌توجهی تحقیق‌کنندگان به موضوعات اساسی و عدم جدیت در انجام کار، نتیجهٔ نهایی تحقیق نیز چنان روالی دارد که گویی در بخش‌های اداری دانشگاه‌ها بایگانی می‌شود و نسخه‌ای از آن در اختیار گروه‌های ادبیات یا کتابخانه‌های دانشکده‌های ادبیات گذاشته نمی‌شود تا جویندگان نتیجهٔ این‌گونه تحقیقات دریابند که حاصل کار چیست و چه کشف و کراماتی در آنها صورت گرفته است. و چون این طرح‌ها پس از پایان کار به صورتی جدی ارزشیابی نمی‌شوند، چاپ و ارائهٔ آنها به عموم، یکی از راه‌هایی است که علاوه بر انتفاع همگانی، و ممانعت از تحقیقات مشابه و تکراری، به نوعی در عمل باعث ارزیابی آن به وسیلهٔ مخاطبان صاحب‌نظر خواهد شد. البته تعلق مالکیت این طرح‌ها به مؤسسه‌ای که هزینهٔ مالی آنها را تأمین می‌کند مانع از چاپ آنها به وسیلهٔ صاحب اثر می‌شود. سیاست بعضی از مؤسسات هم اغلب چنان است که این طرح‌ها در محدودهٔ همان مؤسسه باقی بمانند و بودجه‌ای بیشتر از هزینهٔ اجرا، صرف آنها نشود. حال که چنین است واقعاً جامعه از محصول پژوهش‌های صادقانه در بسیاری از دانشگاه‌ها محروم می‌شود. اما حقیقت این است که شماری از این تحقیقات در حوزهٔ ادبیات فارسی، نه تنها محصول درخشانی با خود به همراه ندارند بلکه حتی اسباب تمسخری برای ادبیات و دانشگاه فراهم می‌آورند و با مستمسک قرار دادن آنها، زحمات بسیاری از پژوهشگران فرهیخته و خوش‌فکر و واقعاً دانشمند دانشگاه‌ها در حوزهٔ ادبیات زیر سؤال می‌رود. وقتی یک طرح تحقیقاتی - که در همین دو سال اخیر انجام شده است - عنوانش این باشد: «فرهنگ واژه‌نمای سهراب سپهری» و طرح دیگر